

تأملی در شاكلة ارزشی توسعه و تعالی نظر و عمل انسان (از منظر حکمت متعالیه)

تاریخ دریافت: ۹۴/۰۷/۲۵

تاریخ تأیید: ۹۴/۰۹/۱۰

حیب‌الله دانش شهرکی*

حسین رضبانی**

چکیده

مقاله حاضر به ابعاد محتوایی و ساختاری توسعه و تعالی نظر و عمل انسان از مجرای بسط ارزش‌های مدنی در جامعه توجه دارد. تحلیل و تبیین این موضوع در این مقاله، بر پایه قرائت حکمت متعالیه از منظومه حکمت و معرفت اسلامی استوار است. در آغاز، پس از تبیین ماهیت حیات اجتماعی، به این مسئله اساسی عطف نظر شده که ارزش‌های بنیادین هدایتگر حیات مدنی و توسعه و تعالی انسان در ساحت عمومی را تحت چگونه ساختاری می‌توان مقوله‌بندی کرد. ترتیب سه نظام «نیازها»، «عمل‌کردها» و «پاداش‌ها» بر ابعاد طولی تعاملات انسان، یعنی انسان در نسبت با پروردگار متعال، خود، دیگری و خلقت الهی، ساختاری را فراهم آورده که بر اساس آن می‌توان ارزش‌های بنیادین را شناسایی و ارائه کرد. در ادامه، چگونگی اصطیاد مفهومی ارزش‌های بنیادین آمده در ساختار یادشده، در چارچوب منظومه معرفت دینی و حکمی توضیح داده شده است. از جمله مباحث مهم در این مقاله، تبیین ساختار سه سطحی بسط و انتشار ارزش‌ها در ساحت اخلاق عمومی و فرهنگ است.

واژگان کلیدی: انسان، نظر، عمل، ارزش، جامعه، توسعه و تعالی.

* استادیار گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه قم.

** دانشجوی دکتری فلسفه تطبیقی دانشگاه قم و پژوهشگر مؤسسه مطالعات و تحقیقات مبین.

جامعه، بستر مدنی رشد و شکوفایی زندگی و تاریخ انسان است. جامعه از جمله عوارض ذاتی هویت فطری انسان است؛ چراکه جامعه مرکبی حقیقی است* (طباطبایی، ۱۳۹۱، ج ۴، ص ۹۵) که برآمده از ترکیب وجود آگاه و آزاد انسان‌هایی است که در نسبت‌های هم‌پیوندی مدنی با یکدیگر به هم‌گرایی فکری، عقیدتی، خلقی و رفتاری نائل آمده و دارای هویت جمعی مشترکی شده‌اند. جامعه بر اساس نیاز فطری افراد انسانی برای حفظ و بقای نوع انسان، تشکیل می‌شود و ضمانت استمرار می‌یابد (همان، ج ۲، ص ۶۹)؛ بدین ترتیب توجیه‌پذیر است که جامعه، دارای شخصیت باشد (همان، ج ۴، ص ۹۶). شخصیت یک جامعه عبارت است از جهان‌بینی و ارزش‌های حاکم بر آن، که از آن به هویت معرفتی و اخلاقی یاد می‌شود. این هویت معرفتی و اخلاقی، خودش را در عرصه‌های گوناگون زندگی بشر در قالب انواع گوناگونی از صور اندیشه‌ای، بیانی، ارتباطاتی و رفتاری یا سبک‌های زیستن، متجلی کرده و هویت فرهنگی یک جامعه را تحقق می‌بخشد.

با توجه به آنچه بیان شد، که بر اساس مبانی فلسفی حکمت متعالیه قابل استدلال است، باید پذیرفت که میان فرد و جامعه، اتحاد حقیقی برقرار است (همان)؛ تا آنجا که فرد با حضور در جامعه، از «هستی اجتماعی» برخوردار می‌شود. (پارسانیا، ۱۳۹۲، ص ۱۲۳ - ۱۲۷). هستی اجتماعی به معنای پذیرش و سرسپردگی در برابر ارزش‌هایی است که جزو هویت فکری، اخلاقی و فرهنگی جامعه قلمداد می‌شوند. پذیرش ارزش‌های جامعه توسط فرد به نحو درونی است؛ بدین معنا که فرد، ارزش‌های

* در باب هویت هستی‌شناختی جامعه، میان اندیشمندان و فیلسوفان معاصر کشورمان، اختلاف نظرهای فراوانی مشاهده می‌شود. برخی همچون استاد مصباح یزدی، مرکب حقیقی و موجود دانستن جامعه را مردود دانسته‌اند (مصباح یزدی، ۱۳۹۰، ص ۹۵) و برخی مانند علامه طباطبایی، شهید مطهری، استاد جوادی آملی و دکتر پارسانیا، علی‌رغم اختلاف در تبیین‌هایشان، برای جامعه، نحوه‌ای از وجود قائل‌اند. از آنجاکه توجه به هویت هستی‌شناختی جامعه، خود مجال مستقلی می‌طلبد، در این مقاله، دیدگاه علامه طباطبایی به عنوان اصل مبنا پذیرفته شده است؛ گرچه موضوع مورد مطالعه و دلالت این مقاله بر مبنای دیدگاه استاد مصباح یزدی نیز قابل پذیرش و ارائه است.

جامعه‌اش را جزئی از مقومات شخصیت فردی خود کرده و اصطلاحاً درونی نموده است. این هویت فکری، ارزشی و فرهنگی، بستر تکامل روحی و جسمی فرد را فراهم می‌آورند. بدین ترتیب، تفکیک فرد از جامعه و جامعه از فرد، تنها تفکیکی به حسب تحلیل ذهنی است و نه واقعی. البته این بدان معنا نیست که فرد در جامعه محو شود؛ زیرا آزادی انسان در تفکر، عزم و عمل، امری اصیل و جوهره انسانیت است که جز با خود آن، قابل سلب و زوال نیست. از سوی دیگر، آزادی در طلب خیر، یعنی «اختیار»، مبدأ تکلیف و مسئولیت انسان در برابر سعادت خود و دیگران و لازمه رشد و تعالی انسان است (مطهری، ۱۳۸۸، ص ۱۹ - ۲۲). در این صورت جامعه، ظهور قوا و آثار وجودی افراد، اعم از بینش‌ها، منش‌ها و کنش‌های ایشان در بستر هموندی اجتماعی برای رسیدن به خیر و سعادت است.

آنچه این امکان را برای جامعه فراهم می‌کند تا در امتداد جهان معرفتی خود (جهان‌بینی)، جهان اجتماعی‌اش را راهبری کند، بسط شاکله‌ای از ارزش‌های بنیادین است که هدایتگر بینش، منش و کنش همگان در ساحت زندگی فردی و جمعیشان باشد. مقاله حاضر می‌کوشد با اتخاذ رویکردی تحلیلی - نظری مبتنی بر دستگاه معرفتی و ارزشی اسلامی و البته با قرائتی که حکمت متعالیه از آن به دست می‌دهد، این شاکله ارزشی و چگونگی نیل به آن را بکاود. برای این منظور، چهار پرسش اصلی پیش روست؛ اولاً ارزش‌های بنیادین هدایتگر جامعه در قالب چه ساختاری می‌توانند مقوله‌بندی و سپس اکتشاف شوند؟ ثانیاً این ارزش‌های بنیادین چیستند؟ ثالثاً چگونه به دست می‌آیند؟ رابعاً چه کارکردی در توسعه و تعالی نظر و عمل انسان در بستر حیات و معرفت دینی دارند؟ در ادامه، این چهار پرسش مورد توجه قرار گرفته‌اند. براینده محتوای جستجو شده این مقاله در قالب این پرسش‌ها می‌تواند نمایی از چگونگی بایسته راهبری توسعه نظر و عمل انسان به دست دهد.

۱. ساختار حاکم بر نظر و عمل فرد در جامعه و چگونگی بسط ابعاد حیات اجتماعی انسان

ساختار حاکم بر نظر و عمل انسان، برآمده از تصویری است که از هویت وجودی انسان ارائه می‌شود. انسان، وجود و هویتی گردنده و تحول‌یابنده دارد (جوادی آملی، ۱۳۷۹، ص ۹۹). این حرکت که در دستگاه حکمت متعالیه از آن به حرکت جوهری یاد می‌شود، حرکتی آگاهانه و ارادی است. حرکت حیاتی انسان در بستر نظر و عمل انسان رخ می‌دهد و از آنجا که حیات انسان، حیاتی مدنی است، حرکت ارادی انسان در متن جامعه انسانی و با بسط علم و تجارب اجتماعی همراه است. همچون هر حرکتی، حرکت ارادی انسان در متن جامعه و متقوم به سه مؤلفه اساسی مبدأ حرکت، مسیر یا مجرای حرکت و غایت حرکت است؛ بنابراین حرکت جوهری ارادی انسان در متن جامعه در قالب منظومه و ساختاری سه‌جزئی قرار دارد:

نظام نیازها، نظام عمل‌کردها و نظام پاداش‌ها.

نظام نیازها در واقع به هویت هستی‌شناختی و ظرفیت‌های بالقوه انسان ارجاع دارد؛ همان چیزی که نظام آفرینش روحی (امری) و تکوینی (خلقی) الهی در ذات انسان به ودیعت نهاده است. نهاد ناآرام استعداد انسانی، تمنای فعلیت دارد و مسیر به سوی فعلیتش را نیز پروردگار هستی به روی او گشوده است. این مسیر برای انسان از فرش طبیعت تا عرش ملکوت امتداد دارد و انسان همپای تحول خلّاق هستی به سوی شکوفایی و خود تحقق‌بخشی در حرکتی وجودی است (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱م، ج ۹، ص ۹۵-۹۶). بستر این حرکت جوهری، فطرت مستعد کمال انسان است که در حالت‌های فردی و وضعیت‌های اجتماعی از مجرای فعل، گشایشگر توانمندی‌های خود است. انسان در حرکت خود، قشر طبیعت را به سوی مغز روح ترک می‌گوید و گرچه در آغاز، تنها درگیر نیازهای مادی است؛ ولی در مراتب کمال، نیازهای معنوی را درک می‌کند و در راستای آنها با ترک نیازهای مادی، در تمنای معنویت به آستان کمال روحی خود که ذوب شدن در کمال الهی است، وارد می‌شود.

نظام عمل‌کردها، سیر از نیازهای مادی به سوی نیازهای معنوی و روحی و شکوفایی هویت فطری انسان در ضمن «فعل» محقق می‌شود (خاتمی، ۱۳۸۷، ص ۴۷).

فعل یعنی «ساختن» و ساختن یعنی «بروز» و اظهار توانمندی‌های ذهنی، روانی و روحی نهفته در جان انسان؛ به گونه‌ای که به «حل مسئله» ای بینجامد و نیازی را پاسخ گوید. فعل و ساختن در راستای پاسخگویی به یک نیاز، «عملکرد» را پدید می‌آورد و عمل‌کردها در پی بروز و گشایش توانمندی‌های ذهنی، روانی و روحی محقق می‌شوند. عمل‌کردها تا آنجا که به فعل فرد مربوط‌اند، اموری واقعی‌اند و آثار واقعی نیز دارند. مجموعه عمل‌کردهای معطوف به حل مسائل و رفع یا دفع نیازها، نظامی از عمل‌کردها را پدید می‌آورند که از قوای ذهنی، یعنی قوای شناختی و منطقی و توان روانی و روحی انسان متأثرند. اما عمل‌کردهای واقعی فرد در ساحت حیات عمومی در ضمن نظام‌هایی از ساختارهای اجتماعی و فرایندهایی از نحوه‌های انجام اعمال که مورد توافق عمومی‌اند و ما از آنها به «اعتبارات اجتماعی» یاد می‌کنیم، محقق می‌شوند.

اعتبارات اجتماعی در واقع «منطق عمل اجتماعی» انسان‌ها هستند. اعتبارات اجتماعی و رای توافق عمومی، وجود مستقلی ندارند و در نتیجه اموری مجازی هستند، به خلاف فعل فرد؛ ولی جملگی معطوف به بستر واقعیت وجود تک‌تک افراد انسانی‌اند؛ از این‌رو جهانی از قواعد مشترک رفتاری را در راستای هویت معرفتی، ارزشی و فرهنگی مردمی که آنها را اعتبار کرده، پذیرفته و درونی کرده‌اند، پدید می‌آورند. این قواعد مشترک رفتاری، از طریق اندیشه و تربیت و تجربه تعامل با نهادها و سازمان‌های اجتماعی، منتقل و درونی می‌شوند. در واقع اعتبارات اجتماعی، وسایطی مجازی‌اند میان فعل و آثار فعل فرد انسانی که هر دو واقعی‌اند (طباطبایی، ۱۳۷۵، ص ۴۱۳).

نظام پاداش‌ها، همان نظام آثار است که پس از تحقق به مثابه پاداش‌ها شناخته می‌شوند و پیش از تحقق در ضمن غایات و اهداف فعل انسان پیگیری می‌شوند و جهت‌بخش نظام عمل‌کردهايند. نظام پاداش‌ها پیش از تحقق، تعیینی معرفتی، ارزشی و فرهنگی دارند که در امتداد مبانی هستی‌شناختی نظام نیازهای انسان، درک، تفسیر و معنا می‌شوند؛ به بیان دیگر بسته به اینکه هویت وجودی انسان و نیازهای واقعی او چه چیزهایی تشخیص داده شوند، آثار مورد انتظار، تغییر می‌کنند؛ ولی پس از تحقق، آثار عمل‌کردها به سرمایه فردی و اجتماعی حرکت وجودی فرد انسان در جامعه تبدیل می‌شوند.

به‌طورکلی پاداش‌ها دارای دو تبارند؛ پاداش‌های مادی یا انطباعی و پاداش‌های روحانی یا معنوی. «نظریه‌های ارزش» بازتاب دیدگاهی هستند که هر منظومه فکری در باب نظام پاداش خود دارد.

سه نظام یادشده همچون منظومه‌ای پیوستار در تعاملی متقابل با هم، نسبت فرد و اجتماع را قوام می‌بخشند. فرد انسان در بستر نیازهایش از مجرای عمل‌کردهای واقعی فردی و فرایندهای اعتباری عمومی، به دنبال درک ارزش‌هایی است که در صورت تحقق، پاداش عملکرد او قلمداد می‌شوند. آنچه ارزش‌های مورد انتظار رفتار فرد در جامعه را مشخص می‌کند، دیالکتیکی است که میان اقتضات وجودی فرد انسانی و اقتضات عمومی فرهنگی رخ می‌دهد. بدین ترتیب در منظومه سه‌جزئی یادشده، انسان سلوک وجودی خود را در مسیر ارزش‌های مورد انتظارش محقق می‌کند.

از سوی دیگر سلوک وجودی انسان در بستر روابط چهارگانه او با خداوند، خود، دیگری و آفرینش نیز قرار دارد. به این نظام روابط، در روایتی که در کتاب مصباح الشریعه آمده، چنین اشاره شده است: «اصول المعاملات تقع علی أربعة أوجه: معامله الله ومعامله النفس ومعامله الخلق ومعامله الدنيا» (گیلانی، ۱۳۸۲، ص ۶۰۴). این چهار رابطه برای حیات انسان، چهار بُعد ایجاد می‌کنند:

بعد الهی (ماورای طبیعی)، بعد درونی (انفسی)، بعد زیستی (طبیعی) و بعد مدنی (اجتماعی).

مراعات کردن شأن وجودی و حقوق ذاتی انسان و طرف نسبتش در این چهار بُعد، به توسعه و تعالی ابعاد وجودی انسان می‌انجامد. آنچه توجه به آن در اینجا حائز اهمیت است، این است که حرکت روبه‌کمال انسان در ضمن هر چهار بُعد و رابطه رخ می‌دهد و در ضمن این حرکت که مسیری خطی و درعین حال تکامل و توسعه‌یابنده است، انسانیت انسان، هر چه بیشتر مشخص می‌شود و بروز می‌یابد. بدین ترتیب برای مقوله‌بندی ارزش‌های بنیادین هدایتگر نظر و عمل انسان در جامعه، بایستی ملاحظه کرد که دستگاه ساختاری یادشده در قالب سه نظام نیازها، عمل‌کردها و پاداش‌ها چگونه خودش را در ابعاد نظام روابط انسان، شناسایی کند. ضرب ابعاد وجودی انسان در سه نظام نیازها، عمل‌کردها و پاداش‌ها، ساختاری به دست می‌دهد که نقشه

هدایت‌کننده شناخت شاکله ارزشی نظر و عمل انسان در جامعه خواهد بود.

مبدأ (بستر نیاز وجودی)	مجرا (عمل‌کردها: روندها و ساختارها)	غایت (پاداش و ارزش)
----	----	----
----	----	----
----	----	----
----	----	----

در ارتباط با ساختار ارزش‌های بنیادین هدایتگر توسعه و تعالی نظر و عمل انسان در جامعه، باید به چند نکته توجه کرد: اولاً در این طرح ساختاری که ناشی از ضرب ابعاد وجودی انسان در انواع نظامات نظر و عمل انسان است، دوازده موقعیت نظری وجود دارد و در هر موقعیت نظری، مفاهیم مستقر در مراتب بالاتر، در مراتب پایین‌تر از طریق هویت فردی انسان حضور ارزشی دارند؛ در نتیجه مفاهیم در مراتب پایین‌تر تبلور و تجلی مفاهیم در مراتب بالاتر قلمداد می‌شوند. ثانیاً مفاهیم دوازده‌گانه مندرج در این جدول با یکدیگر پیوند شبکه‌ای دارند. افزون بر این هر یک در پیرامون خود شبکه‌ای از مفاهیم دیگر را در رتبه خود یا رتبه‌های پایین‌تر ایجاد می‌کنند. این مفاهیم در حوزه‌های گوناگون علوم انسانی منتشر می‌شوند و به گونه‌ای شباهت خانوادگی دارند. مثلاً مفاهیم رفاه، امنیت، سلامت، آسایش و آرامش، مفاهیمی هستند که در حوزه‌های گوناگون مطرح می‌شوند؛ ولی دارای تبار مشترکی هستند و برای تبیین ارتباطات خانوادگی آنها در شبکه معرفتی، نیاز به تحلیل زبانی و مفهومی است. ثالثاً کل دستگاه مفهومی فوق، روگرفتی از واقعیت وجودی حیات انسان است و لذا یک شبکه دارای وحدت است که وحدت خود را از وحدت هویت ذاتی انسان و وحدت کلیت هستی یا «توحید» به دست می‌آورد. بدین ترتیب کل منظومه یادشده، ذیل عالی‌ترین ارزش، یعنی «توحید» شکل می‌گیرد.

نخستین رده از ارزش‌ها، ارزش‌هایی هستند که در بُعد الهی وجود انسان و در نسبت با خداوند ظهور می‌یابند. در امتداد درکی که از انسان در حکمت و معرفت اسلامی به عنوان «خلیفه‌الله» و مظهر جامع اسما و صفات الهی وجود دارد، عالی‌ترین حالت واقعی ارزشی، تحقق «توحید» و نیل به «معرفه‌الله» است که از مجرای مشکات شریعت و نبوت و امامت، انسان را در مراتب «ولایة‌الله» قرار می‌دهد. توحید به مثابه حالت انفسی در وجود فرد و اجتماع از مجرای «عقلانیت» توحیدی و الهی تحقق یافته و عقلانیت توحیدی، مؤسس «علم راستین» و «عمل صالح» است. عقلانیت در حوزه عمل فردی و اجتماعی انسان، همراه است با «آزادی» اراده و استقلال ذاتی انسان که موهبتی الهی است و مبنای «عدالت»، «کارایی» و «حقانیت» است. در پرتو حضور این مؤلفه‌ها «هویت» فردی و اجتماعی انسان، راه خود را به سوی «شکوفایی» و «درک مزیت‌ها و توانمندی‌ها» می‌گشاید و موجب «رفاه» و «امنیت» فردی و اجتماعی می‌شود. بروز انسانیت انسان، به معنای ظهور فعلیت‌های نهفته در بستر استعداد طبیعی و روحی انسان است. از منظر معارف و تفکر اسلامی، وجه تام این ظهور، الهی شدن یا نیل به مقام «خلافت‌اللهی» است؛* از این رو تمامی ابعاد دیگر، ذیل نسبت انسان با خداوند و در راستای خلافت الهی انسان معنا می‌یابند؛ بنابراین ارزش‌های ناظر به این بُعد از زندگی انسان، منتشر در کل نظام ارزشی زندگی انسان و جهت‌دهنده و هم‌راستاکننده ارزش‌های دیگرند؛ و اساساً ارزش‌های دیگر از منظر تقرر و ظهور وجودی خود، در بستر نظام امر و تکوین الهی قرار دارند و از منظر تقرر و ظهور ارزشی خود، در امتداد ارزش‌های ناظر به این بُعد از حیات انسان هستند؛ به بیان دیگر همه ارزش‌ها، مقدمه تحقق صورت الهی انسان و جامعه انسانی هستند. در رده بعد، انسان در نسبت با خود قرار می‌گیرد. هستی آگاه انسان که فطرتاً همراه

* «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (بقره: ۳۰) انسان «خلیفه‌الله» است؛ از آنجا که خداوند او را به ملائکه‌اش با این عنوان معرفی می‌نماید. این تسمیه، اشاره به غایت ارزشی و وجودی انسان است؛ آن غایتی که تحقق آن موجب سجود ملائکه‌الله است.

با اراده آزاد است، دریچه‌ای به سوی هستی و هستی‌مندهای طبیعی و ماورای طبیعی است. انسان از محوریت در شهود و آگاهی برخوردار است. با این حال فطرت انسان هم از نظر معرفتی و هم از نظر وجودی در تناسب با سرشت الهی کل نظام هستی است. با لحاظ این معنا، توسعه و تعالی، واقعیتی است که در نهاد فرد و در نسبت با مبادی وجودی برتر رقم می‌خورد و سپس از مجرای شناخت و عمل انسان در قالب توافقات اعتباری و نهادی جمعی، عمومیت می‌یابد و به جریانی عملکردی و محقق در وضعیت‌های اجتماعی تبدیل می‌شود. بدین ترتیب ارزش‌های ناظر به حیات انفسی انسان همچون دریچه‌ای گشوده به سوی هستی مطلق و درگیر در هستی مقید و متعین در رتبه دوم قرار دارند.

در رده سوم، ارزش‌های ناظر به نسبت‌های انسان در طبیعت قرار دارند که چون ناظر به واقعیت زیستی انسان و طبیعت هستند، بر ارزش‌های اجتماعی که ناظر به روندها و ساختارهای اعتباری‌اند، برتری رتبی دارند.

در رده چهارم، ارزش‌های ناظر به حیات مدنی انسان قرار دارند. در واقع، انسان در بستر امکانات طبیعت با فعال کردن عمل‌کردهای مدنی و اجتماعی، حیات انفسی‌اش را در راستای تعالی یافتن، توسعه می‌بخشد تا چه در بُعد تاریخی و چه در بُعد فراتاریخی، «خود» را محقق کند. پس از تبیین و توضیح ساختار منظومه‌وار ارزش‌بنیادین، بایستی دید ارزش‌های بنیادین محتوابخش به این ساختار، چه هستند و بر پایه کدام مبانی و چگونه به دست آمده و توجیه می‌شوند. در ادامه، در ضمن سه بخش، ارزش‌های بنیادین، مبانی و چگونگی شناسایی آنها ارائه خواهد شد.

۲. ارزش‌های هدایتگر توسعه و تعالی نظام نیازها در روابط چهارگانه انسان

مبدأ هستی و البته حیات انسان، حضرت باری تعالی است؛ از این رو همه هستی «وجه‌الله» است؛ یعنی ثمره و تبلور قدرت و فیض الهی است. * حضرت حق جل جلاله در ظهور و

* «وَاللَّهُ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولَّوْا فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» (بقره: ۱۱۵).

استمرار هستی، علت است و به تعبیر اهل حکمت، علت حدوث و بقاست؛ بدین ترتیب نشو ابتدایی ماهیات، صفات و آثاری که از ماهیت اشیا بروز می‌یابند، به خلق الهی محقق می‌شوند و حفظ جوهر ذاتی و ویژگی‌های صفاتی و آثاری اشیا و امور نیز به دست قدرت لایزال حضرت حق و استمرار فیض وجودی اوست (ابن‌سینا، ۱۳۶۳، ص ۷۵).

مبدأ تکون وجودی انسان، حق تبارک و تعالی است؛ یعنی گرچه کالبد انسان در امتداد علل مادی و طبیعی و روحانی از خاک سر زده؛ ولی به تدبیر تکوینی نهاده شده در نفس است که بر خاک بالیده و به تشریف روح الهی محقق شده است که امری مجرد است و عین ربط و نیاز و تعلق به مبدأ اعلاّی الهی است* (ابراهیمی دینانی، ۱۳۸۳، ص ۱۶۷ - ۱۶۸)؛ بنابراین مبدأ تکون طبیعی و روحی انسان، حق تبارک و تعالی است. این مبدئیت، مبدئیت مستمر است؛ به این معنا که انسان در تمامی مراتب و احوال مادی، مثالی و روحانی، در بستر قدرت حق است که به نظر و عمل موفق است؛ چه از جهت امکاناتی که در فطرت او قرار یافته، چه از جهت امکاناتی که پیرامون او در عالم در دست او نهاده شده تا موضوع فکر و فعل او باشند و چه از جهت طریقی که در سیر تکوینی، تشریحی، جوهری و حُبّی خود می‌پیماید؛ بنابراین مبدأ اصیل نیاز انسان، نیاز به رجوع به اصل اصیل تکون وجودی‌اش و حفظ و پرورش آن است و آن، همان جوهره الهی و ملکوتی انسان است.

رجوع مستمر و حفظ و پرورش این جوهره الهی، وقتی میسر است که انسان در تمام مراتب فردی و جمعی و مادی و معنوی بتواند نیازهای اصیل خود را در امتداد آن مبدأ اصیل تشخیص دهد و برآورده کند. تشخیص یعنی تعین‌یافتگی معرفتی، و تعین‌یافتگی معرفتی با به‌کارافتادن قوای شناختی انسان محقق می‌شود و شناخت از درون انسان تراوش می‌کند. درواقع شناخت به تعبیر متداول، یعنی وجود شیء مجرد از ماده نزد شیء مجرد، یعنی نفس در حوزه علوم حضوری یا وجود صورت شیء برای شیء بالفعل و مجرد، یعنی نفس انسان در حوزه علوم حصولی (حائری یزدی، ۱۳۸۴،

* يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (فاطر: ۱۵).

ص ۲۲۱). پذیرش وجه معقول اشیا و امور، چه از طریق درک صورت حسی آنها در ذهن در مورد اشیا و امور مادی و چه از طریق دریافت خود معلوم و امر معقول در خصوص امور مجرد و معنوی، به تصور و تصدیق معانی کلی عقلی در قالب مفاهیم معقول ثانوی فلسفی و قضایای بدیهی یقینی منوط است و این هر دو به جوهر عقلانی وجود خود انسان متقوم هستند؛ به بیان دیگر نفس تصور حقایق کلی و تصدیق قضایای بدیهی - حتی اگر بر خلاف رویکرد معرفتی دستگاه تفکر اشراقی و افلاطونی نپذیریم که دارای وجود مستقل و ماتقدم از نفس آگاه و عاقل انسان هستند - به لحاظ معرفت‌شناختی، دارای اتحاد با ذات متفکر انسان هستند. اتحاد صورت‌های ذهنی در جانب حقایق کلی و قضایای بدیهی با ضمیر عقلانی انسان، امری بالوجدان روشن است و همین اتحاد است که امکان فهم عالم و ساختن عالم ذهنی را امکان‌پذیر می‌کند. به تعبیر حکمای مسلمان، صورت‌های ذهنی از حیث عروض برای ذهن، حصولی‌اند؛ ولی از حیث وجود برای نفس یا وجود ذهنی، متحد با نفس و عین وجود آن برای نفس عاقل‌اند؛ چراکه اگر متحد با نفس عاقل نباشند، محل دیگری غیر از نفس عاقل می‌خواهند که برای نفس حاضر باشد و آن محل جدید از حیث حضورش برای نفس عاقل، به محل دیگری نیاز دارد و همین‌طور تا بی‌نهایت. افزون بر این استدلال، صورت‌های ذهنی، ماهیت یا هویت علمی نفس هستند که با وجود نفس متحدند؛ چراکه ماهیت، حدّ وجود است؛ بنابراین از وجود جدا نیست.

بدین ترتیب تطابق میان نفس عاقل انسان با جهان معقول ذهنی، نشان‌دهنده آن است که میان نفس انسان با جوهر معقول اشیا و امور، گونه‌ای وحدت و مسانخت معرفتی وجود دارد. این وحدت در دستگاه واقع‌گرایی معرفتی، مشیر به وحدتی دیگر نیز خواهد بود و آن وحدت و مسانخت وجودی است؛ چراکه اگر بپذیریم معرفت، واقع‌نماست، در آن صورت معرفت، حاکی از واقعیت هستی است و مسانخت میان جوهر عاقل نفس انسان با صورت و جوهر معقول امور و اشیا، بیانگر مسانخت وجودی جوهر وجودی و معقول انسان و اشیا و امور (جهان) است. این بدان معناست که کلیت پیکره هستی، پیکره‌ای عقلانی است و انسان به عنوان ذاتی دارای توان درک عقلانی و جزء آگاه این پیکره، می‌تواند این پیکره عقلانی را دریابد.

یافتن پیکره عقلانیِ نظام عالم، به واقع برای انسان به معنای گشایش ابعاد وجود عقلانی، روانی و عاطفی خود انسان است؛ چراکه انسان حقیقت عقلانی عالم را درون خود، شهود عقلانی می‌کند (صدرالمتألهین، ۱۳۸۱، ج ۲، ص ۴۴۷) و متناسب با آن، سعه شناختی، ارزشی و انگیزشی و کنشی می‌یابد و بدین‌سان به تعبیر حکما و عرفای مسلمان، به عالمی متناظر با عالم عینی تبدیل می‌شود (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱م، ج ۱، ص ۲۰)؛ در نتیجه گشایش معرفتی انسان، مساوق است با گشایش و توسعه وجودی او و این توسعه وجودی، متقوم به درک حصولی و حضوری انسان از وجه معقول هستی در ضمن درک حضوری و متقدم حقایق کلی و قضایای بدیهی در خود است. گشایش معرفتی، مبنای گشایش انگیزشی و خلاقیت می‌شود و در ظهورات رفتاری، توسعه عینی را رقم می‌زند.

ورای وجوه معقول عالم و نفس انسان، طبیعت و نظم مستقر در عالم مادی نیز روگرفتی از نظم و هندسه عقلانی عالم کلی است؛ چه اینکه عالم تحت قمر در ادبیات حکمی و فلسفی اسلامی در حدوث ذاتی و تجدد خود بر وفق صورت ذاتیه‌ای تکوین می‌یابد که به واسطه عقل فعال، افاضه می‌شود و به لطف افاضه صورت است که مواد در عالم طبیعت در ترکیب مزجی با یکدیگر، جسم عالم و موجودات مادی را به وجود می‌آورند (صدرالمتألهین، ۱۳۸۱، ص ۱۹۳). بدین ترتیب حرکت طبیعی در کالبد عالم تحت قمر، تحت تدبیر حرکت نفسانی است و حرکت نفسانی تحت شوق و استکمال عقل و حرکت عقلی و عبادت الهی است (همان، ص ۱۹۴).

بر پایه آنچه بیان شد، سلامت در طبیعت، یعنی تحت هدایت نفس انسانی و در مسیر شوق و محبت الهی بودن.* این معنا از سلامت، مساوق است با تبیین حکما از سلامت؛ چه اینکه سلامت در نظر ایشان، ثمره رعایت عدالت در بهره‌مندی‌ها و استیفای حقوق طبیعی بدن است؛ چراکه لزوم رعایت عدالت در برخورداری‌های مادی

* «وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (یونس: ۲۵) دعوت الهی در این آیه شریفه، هم دعوت تکوینی است؛ یعنی آفرینش الهی و مشیت او در خلق اشیا و تقدیر امور و هم دعوت تشریحی است؛ یعنی فرستادن پیامبران و انزال هدایت در کتاب‌های آسمانی و تبیین حقایق در قالب آموزه‌ها و سیره پیامبران الهی.

و استفاده از بدن، مفاد حکمت عملی و بلکه اصل معیار در تنظیم عملکرد قوای طبیعی و رفتارهای انسان است (طوسی، ۱۳۸۹، ص ۷۹). نکته اساسی، آن است که نیل به عدالت جز با تحت تدبیر نفس انسانی و عقل قرار دادن ابعاد طبیعی بدن خود و طبیعت پیرامون، میسر نیست. در واقع، عدالت نتیجه عقلانیت است. رعایت عدالت، نه تنها در ابعاد طبیعی و کالبدی حیات انسان، مشمول این معناست، که تحقق عدالت در ابعاد مدنی حیات انسان نیز این چنین است؛ به بیان دیگر تنها با تحقق عقلانیت و عدالت است که جامعه، بستر رشد و تعالی انسان می شود و وجود چنین بستری، یعنی جامعه ای استوار بر اساس عقلانیت و عدالت برای تعالی و رشد فرد ضروری است؛ چراکه بسیاری از نیازهای ذاتی مادی و معنوی انسان، تنها در بستر زندگی اجتماعی پاسخ شایسته خود را می یابند. بدین ترتیب پاسخگویی به نیازهای مدنی انسان با تحصیل عقلانیت و عدالت امکان پذیر است؛ ولی عقلانیت بایستی مؤید به هدایت الهی باشد؛ یعنی عقلانیتی ربانی و رشد یافته در محضر ایمان و سلوک معنوی و عرفانی باشد؛ چراکه عقلانیت غیر ربانی یعنی عقلانیتی که در عُرف عرفان و تحت تربیت انبیای الهی نباشد، محدود به عقلانیت ابزاری یا مفهومی می ماند یا گرفتار اوهام می شود. تنها عقلانیت صائب به حقیقت عرفان و معناست که افزون بر تمهید ابزار و قوت در تحلیل های نظری، سالک راستین به سوی حق و حقیقت است و چنین عقلانیتی، تنها تحت هدایت ایمان راستین می تواند قوام یابد، رشد کند و هدایتگر انسان باشد.

بر اساس آنچه بیان شد، مراتب تکون استعدادی و وجودی انسان را می توان در چهار مرتبه تکون روحی و معنوی (عقلانیت شهودی)،* مفهومی و شناختی (عقلانیت نظری)،** عاطفی و انگیزشی، و طبیعی و جسمانی طبقه بندی کرد. روشن است که نیازها و فعلیت های اساسی و نیز ارزش های شایسته پیگیری در زندگی فردی و اجتماعی انسان را باید بر اساس ساختارهای ناشی از مراتب استعدادی و وجودی انسان طبقه بندی کرد. این ساختار، طبقه بندی مشخصی از مراتب ارزش های وجودی انسان و

* عقلانیت شهودی، آن وجه از عقل است که به وحدت و شهود حقیقت یکتایی هستی و وجود نظر دارد.

** عقلانیت نظری، آن وجه از عقل است که به کثرت و درک نظام مفهومی قابل انتزاع از هستی مندا نظر دارد.

قواعد حقوقی و اعتباری اجتماعی به دست می‌دهد.

تکون (وجودی و استعدادی)	نیازهای اساسی	ارزش‌های هدایتگر اخلاق فردی	ارزش‌های هدایتگر اخلاق مدنی و فرهنگ	قواعد حقوقی و اعتباری
روحی و معنوی (شهودی)	معنوی	معنوی	معنوی	معنوی
عقلی و مفهومی (شناختی)	شناختی	شناختی	شناختی	علمی و شناختی
عاطفی و روانی (انگیزشی)	انگیزشی و عاطفی	انگیزشی و عاطفی	انگیزشی و عاطفی	روانی و عاطفی
طبیعی و جسمانی (کالبدی)	جسمانی	مادی	مادی	مادی

جدول فراهم آمده در بالا، در واقع، نمایی از ابعاد وجودی، نیازها، ارزش‌های فردی و مدنی و قواعد حقوقی و اعتباری حاکم بر زندگی فردی و اجتماعی انسان را نشان می‌دهد. در این نما، ابعاد نیازها، ارزش‌ها و اعتبارات انسانی، بر اساس ابعاد وجودی انسان درک شده‌اند. مسائلی که انسان در واقعیت جاری زندگی فردی و اجتماعی خود با آنها روبه‌روست، به یکی از موقعیت‌های بیان شده در جدول بالا مربوط‌اند. دلالت مهم این جدول، آن است که وضعیت‌های نهادی ساخت یافته در حوزه روابط اجتماعی، اموری اعتباری هستند که در ارزش‌های مدنی ریشه دارند و ارزش‌های مدنی در ارزش‌های فردی و ارزش‌های فردی نیز در تکون فطری و وجودی انسان و جهان ریشه دارند.

دلالت بسیار مهم دیگر این جدول، آن است که تغییرات و تحولات در نیازهای عصری (فرهنگی و اقلیمی) در واقعیت وجودی انسان و نیازهای اساسی او یا به تعبیر شهید مطهری «نیازهای اولیه» او ریشه دارند (مطهری، ۱۳۸۹، ص ۷۱). نیازهای اساسی، همراه انسان و در واقع لوازم سرشت انسان هستند و جوهره وجودی او را نشان می‌دهند؛ اما تغییرات و در پی آن، تحولات در صورت‌های زیستن انسان، اعم از روندها، سبک‌ها، رسوم، قواعد و قوانین نهادینه شده در فرهنگ‌ها در طول زمان، روبناهایی هستند که به تجربه‌های زیستی آدمیان وابسته‌اند و هویتی تدریجی الحصول دارند.

پیوند میان زیربنای فطری زندگی فردی و اجتماعی انسان با روبناهای تاریخی، اقلیمی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی ظهور یافته در قالب صورت‌های متغیر زندگی، دینامیسم پویایی از زندگی را به وجود می‌آورد که هویت آن، پیش‌روندگی و تکامل‌یابندگی است. بدین ترتیب - چنان‌که شهید مطهری نیز بیان کرده - نیازهای اساسی و اولیه که در فطرت انسان ریشه دارند، محرک بشر به سوی توسعه و کمال هستند؛ ولی نیازهای ثانوی یا غیراساسی، ناشی از توسعه و کمال زندگی‌اند و درعین حال محرک توسعه بیشتر و کمال بالاتر هستند (همان، ص ۷۲). نیازهای ثانوی، در واقع، لوازم تبعی صورت روبنایی زندگی انسان هستند که نقش مقدمه‌ای برای تأمین نیازهای اساسی دارند. مهم‌تر از هر چیز دیگر، این است که میان مقدمات (نیازهای ثانوی و روبناها) و ذی‌المقدمات (ساخت فطری، وجودی و ارزشی انسان و جهان انسانی) تناسب و هم‌راستایی وجود داشته باشد؛ یعنی صورت‌های روبنایی زیست انسان در امتداد وجودی و ارزشی فطرت انسان و عالم انسان تعریف شده و در واقعیت مدنی زندگی انسان تعبیه و راه‌اندازی شوند؛ به‌گونه‌ای که هم از حیث ساختاری و هم از حیث محتوای ارزشی، صورت‌های روبنایی، وفادار به هویت فطری، وجودی و ارزشی انسان و عالم انسانی باشند و همان مبانی را امتداد اجتماعی بخشند. تنها در این صورت، توسعه و پیشرفت در نظر و عمل، در کنار ایجاد تغییر و تحول مثبت در کالبد مادی حیات انسان، موجب تزکیه و رشد معنوی، عقلانی و روانی انسان و عالم انسانی خواهد بود؛ یعنی توسعه، تعالی بخش خواهد بود.

۳. ارزش‌های بنیادین هدایتگر توسعه و تعالی نظام عمل‌کردها در روابط چهارگانه انسان

پس از آنچه در تبیین سلسله‌مراتب وجود، نیاز، ارزش و اعتبارات جمعی بیان شد، آنچه مهم است، درک ارزش‌های بنیادین هدایتگر مجاری پاسخگویی به نیازها یا نظام عمل‌کردهای توسعه نظر و عمل انسان در بستر زندگی مدنی است؛ به‌گونه‌ای که به تحقق سعادت و کمال انسان و جامعه انسانی بینجامد که همان نظام پاداش‌ها و آثار

است. تحقق این هدف، مستلزم آن است که مجاری مدنی و اجتماعی حیات انسان به گونه‌ای تنظیم و راه‌اندازی شوند که به وجود، نیازها و ارزش‌های واقعی انسان وفادار و متعهد باشند.

با توجه به ساختار ارزش‌های بنیادین هدایت‌گر توسعه و تعالی نظر و عمل انسان، مجاری عملکردی در هر ردیفِ عرضی، در امتداد نیازِ اساسی مندرج در آن ردیف تعریف می‌شوند. بدین ترتیب مجرای پاسخ به نیاز روحی و معنوی انسان به «معرفت الهی» و «عبودیت» با پیروی از «دین» و «شریعت» حقه الهی میسر است. دستیابی به عقلانیت و علم راستین، تنها در پرتو رسیدن به «عدالت انفسی» و «حقانیت» امکان‌پذیر است. تأمین سلامت جامع جسمانی و روانی با «التزام به حقوق طبیعی ناشی از ارزش و کرامت ذاتی اشیا و امور» امکان دارد و درنهایت، تحقق مدنیت و حیات طیبه اجتماعی با «التزام به حقوق اجتماعی یا نظم و عدالت اجتماعی» ممکن است. از سوی دیگر، مجاری عملکردی یادشده به لحاظ طولی نیز در امتداد یکدیگر قرار دارند؛ بدین معنا که با تحقق دین و شریعت، تحقق عدالت فردی، رعایت حقوق طبیعی و اجتماعی و نیز عدالت اجتماعی امکان یابد. درحقیقت با عینیت یافتن وجوه عملکردی دین - یعنی شریعت - در وضعیت‌های فردی و اجتماعی در پرتو هدایت معنوی و روحانی و رشد عقلانیت شهودی انسان، عقلانیت و شناخت مفهومی رشد می‌کند و علم و نظر گسترش می‌یابد و با گسترش یافتن زندگی علمی، هم زندگی فردی جسمانی و روانی انسان و هم زندگی مدنی و اجتماعی او رشد و بلوغ می‌یابد. در ادامه، تلاش می‌شود مبانی معرفتی ارزش‌های بنیادین توسعه و تعالی نظر و عمل انسان در بستر نظام عمل کردها و نیز روند ساختاری تسری ارزش‌های بنیادین در نظام عمل کردها و شکل‌گیری عمل کردها بر اساس آنها با تکیه بر معارف و حیانی و استدالات برهانی بیشتر تبیین شود.

شریعت در لغت به معنای راه و طریق است (اصفهانی، ۱۳۷۶، ص ۲۶۵/ جناتی، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۱۴۴). باید دقت داشت که شریعت در اصطلاح، با دین تفاوت دارد. همان‌گونه که مرحوم علامه طباطبایی در المیزان بیان کرده، شریعت با دین از دو جهت تفاوت دارد؛ نخست آنکه دین به استناد آیه شریفه «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» (آل عمران: ۱۹) یک حقیقت واحد مستمر در طول تاریخ است؛

ولی شریعت به حسب هر امت متفاوت است؛ همان‌گونه که قرآن می‌فرماید: «لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهَا جَاءَ» (مائده: ۴۸)؛ یعنی برای هر امتی به اقتضای زمانه و شرایط خاص ایشان در تناسب با حقیقت یکنای دین، شریعتی قرار دادیم؛ مانند شریعت نوح، ابراهیم، موسی، عیسی‌علیهم‌السلام و شریعت محمد (صلی‌الله‌علیه و آله و سلم)؛ دوم آنکه بعضی از احکام شریعت، نسخ‌شدنی هستند؛ درحالی‌که حقیقت دین، نسخ‌شدنی نیست؛ بنابراین به لحاظ معنایی، شریعت، اخص از دین است و به بُعد برنامه‌ای، زمانی و مکانی دین که بیشتر در حوزه فقه و احکام فقهی ظهور دارد، اطلاق می‌شود (طباطبایی، ۱۴۲۱ق، ج ۵، ص ۳۵۰ - ۳۵۱). با این حال باید توجه داشت که شریعت به عنوان نقشه راه هدایت عموم در رویارویی با امور جزئی عبادی و تعاملاتی، تبلور ایمان، معرفت و اخلاق یک دین است. در واقع از منظری مجموعه‌ای و منظومه‌وار نسبت به دین، لایه‌ها و سطوح سه‌گانه‌ای از آموزه‌ها یا نظام‌هایی از نظریات قابل طبقه‌بندی هستند که می‌توان آنها را در قالب نظام یا لایه باور یا بینش (اعم از شناخت و ایمان)، نظام یا لایه اخلاق یا ارزش و انگیزش، و نظام یا لایه اعتباریات ناظر به رفتارهای فردی عبادی و تعاملاتی انسان در جامعه و نهادهای اجتماعی به عنوان وجوه ساختاری جامعه دسته‌بندی کرد.

نظام باورهای دینی:

ابعاد ایمانی و شناختی آموزه‌های دینی درباره حقایق هستی‌شناختی در وجود انسان و جهان



نظام ارزش‌های دینی:

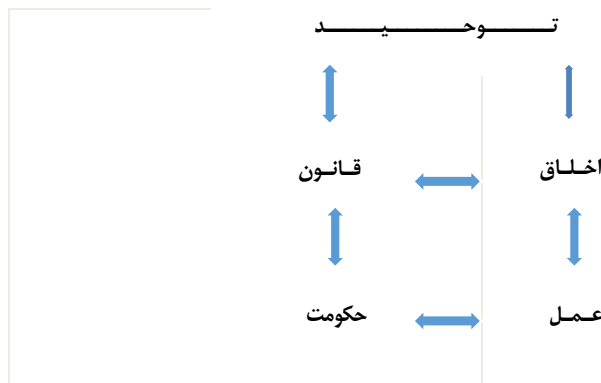
ابعاد انگیزشی و جهت‌دهنده آموزه‌های دین به شخصیت فرد و جامعه در راستای خیر و سعادت



نظام اعتبارات دینی:

ابعاد ساختاری جهت‌دهنده به رفتارهای فردی عبادی و تعاملاتی انسان در جامعه

سطوح و لایه‌های سه‌گانه یادشده در ارتباطی تعاملی بالنسبه با یکدیگر قرار دارند؛ بدین معنا که سطوح بالاتر بالنسبه با سطوح پایین‌تر سبب تعیین معرفت‌شناختی می‌شوند و درمقابل، سطوح پایین‌تر به تحقق عینی مراتب بالاتر می‌انجامند. بدین‌سان از سویی نظام باورها، نظام اخلاقی و ارزش‌ها را تعیین معرفتی می‌بخشد و شکل می‌دهد و نظام ارزشی و اخلاقی، قواعد خصوصی یا عام رفتاری و اعتباریات اجتماعی را تعیین معرفتی می‌بخشد. از سوی دیگر، نظام اعتباریات اجتماعی، باعث تحقق عینی نظام اخلاقی و درنهایت گسترش عینی نظام بینشی در ذهنیت و باور عمومی می‌شود. در آموزه‌های دینی، در لسان پیامبر اکرم ﷺ در ضمن روایت «إنما العلم ثلاثة: آية مُحْكَمَةٌ أو فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أو سُنَّةٌ قَائِمَةٌ و مَا خَلَّاهُنَّ فَضْلٌ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۳۲) به وجود لایه‌های سه‌گانه یادشده اشاره شده است.



مرحوم علامه طباطبایی در **المیزان** به ارتباط میان این سه لایه، چنین اشاره کرده که جمیع اجزای دین اسلام را می‌توان به حقیقت توحید تحلیل کرد و توحید، مبنای گسترش نظام اخلاقی و ارزشی است و اخلاق و نظام ارزشی اسلام، مبنای عمل و نظام‌های تقنینی و اعتباری مربوط به عمل انسان است؛ چه عمل فردی و چه عمل در ساحت عمومی و اجتماعی که تحت تدبیر و هدایت قواعد اعتباری قانونی یا عرفی به انجام می‌رسد (طباطبایی، ۱۴۲۱ق، ج ۴، ص ۱۰۹).

منظومه معرفت اسلامی و نظام باورها و عقاید آن، دستگاهی اشراقی عقلانی است

که بنیادهای اساسی معرفت را از نسبت انسان و جهان با امر مطلق الهی و شهود معنوی و عقلانی نسبت خود با خداوند و دیگر آفریده‌های الهی در نظام هدفمند هستی به دست می‌آورد؛ بنابراین نظام باورهای یک مسلمان، ریشه در درکی حضوری از نسبت خود با امر قدسی دارد که در ساحت امور غیراستدلالی و عقل‌گریز با «ایمان» پذیرفته می‌شود و در ساحت امور استدلال‌پذیر و عقلانی با استدلال عقلانی و گاه تجربی و کارکردی، توجیه و پذیرفته می‌شود؛ نکته مهم آن است که خود لزوم پذیرش اصل ایمان آوردن به یک مبدأ الهی برای هستی، امری استدلال‌پذیر و توجیه‌مند است. عالی‌ترین و صادقانه‌ترین توجیه لزوم پذیرش ایمان، در محتوای برهان صدیقین بر اثبات وجود حق تبارک و تعالی مستقر است که در آن از فقر امکانی (ابن‌سینا، ۱۳۷۹، ص ۹۷) یا وجودی (صدرالمآلهین، ۱۹۸۱م، ج ۶، ص ۱۴) منحک در ذات امور ممکن، فقیر، مقید و نسبی به سوی لزوم وجود امر غنی و مطلق التفات می‌یابیم. درک این ضرورت معرفت‌شناختی در بستر هستی‌عینی و فطرت‌نوع انسان قرار دارد و در صورت توجه، مورد اذعان قلبی و عقلی قرار می‌گیرد.

۱۶۳

قیس

تاملی در شاکله ارزش‌توسعه و ...

درک توحید به عنوان مبنایی‌ترین آموزه و بینش و عنصر وحدت‌بخش به کثرت موجودات در جهان ذهن و عین که در هویت وجودی انسان و جهان ریشه دارد، مبنای اخلاق نیز هست؛ بدین معنا که تنها احساس تعهد و جود در برابر پروردگار و حس سرسپردگی و عبودیت در برابر حقیقت مطلق الهی می‌تواند وجدان و احساس اخلاقی و مسئولیت ناشی از آن را پشتیبانی کند. اگر چنین مبنای وجودی‌ای را برای اخلاق نپذیریم، یعنی خاستگاه نهایی ارزش‌های اخلاقی را در نسبت عبودیت انسان با حقیقت مطلق الهی نبینیم، ناچار خواهیم بود به اخلاقی نسبی تن دهیم که تابع اغراض افراد یا جمعیت‌ها یا روند رشد تاریخی جوامع است. چنین اخلاقی از پشتوانه فطری و درونی بی‌بهره است؛ جز آنکه با هیجان‌ها یا سرسپردگی‌های برآمده از غیرت یا تعصبات فردی و گروهی یا اجتماعی همراه خواهد بود.

اخلاق با عمل و فعل و کنش ظهور می‌یابد. اخلاق در ضمن «شدن» و «صیورت» و «شکوفایی» ظهور می‌یابد؛ آنجا که از اهداف و وضعیت‌هایی که شایسته است با فعل انسان محقق شوند، پرسش می‌شود؛ بنابراین اخلاق با عمل فردی و اجتماعی همراه

است. اخلاق، هدایتگر فعل فردی و اجتماعی انسان است. اخلاق، فعل فردی و اجتماعی انسان را در نسبتی متعهدانه با حقیقت الهی قرار می‌دهد و حفظ می‌کند و در ضمن، طریقی است که انسان با سرسپردگی در برابر ارشادات آن، تعهد و وفاداری خود را برابر حقیقت و امر الهی حفظ می‌کند. اخلاق، طریقی است که عقل عملی در امتداد هدایت عقل نظری که حاکی از امر الهی است،* در رویارویی با امور جزئی و در مستوای معیشت برای انسان تمهید می‌کند؛ البته در مواضعی که مورد دلالت عقلانی هستند و در غیر آن مواضع، یعنی در امور دور از دسترس عقل، انسان را به فرمانبرداری در برابر هدایت الهی و انبیایی می‌رساند.

در ساحت عمومی و اجتماع، مجرای فعل انسان، اعتبارات اجتماعی هستند. اعتبارات اجتماعی و مفاهیم اعتباری که در مستوای معیشت انسان ظهور می‌یابند، مفاهیم و اموری هستند که برخلاف معقولات اولی، ناظر به اشیای خارجی نبوده و تحقق عینی و خارجی ندارند؛ بنابراین عقل نظری برای آنها وجود خارجی نمی‌یابد. همچنین بسان معقولات ثانوی فلسفی و منطقی، اموری انتزاعی نیز نیستند؛ بلکه مفاهیم و اموری هستند که عقل عملی و قوای فعاله انسان در حوزه روابط انسان‌ها با هم و در حوزه روابط انسان با طبیعت، آنها را جعل می‌کند و به تعبیر علامه طباطبایی برای آنها فرض وجود می‌نماید (طباطبایی، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۱۴۴)؛ همچون ملکیت، زوجیت و ریاست و مانند این مفاهیم. این‌گونه مفاهیم و امور، اگر هم انتزاع شوند، خاستگاه انتزاع صورت ذهنی آنها در ذهن، جعل و اعتبار کسانی است که آنها را به نحو تعیینی یا تعیینی اعتبار کرده یا به کار می‌برند.

فراتر از مفاهیم اعتباری، امور یا وضعیت‌های اعتباری اجتماعی هستند. امور یا وضعیت‌های اعتباری، روندها و الگوهای رفتاری‌ای هستند که به طور متعین، واقعیت

* به استناد قاعده «كُلُّ مَا حَكَّمَ بِهِ الشَّرْعُ حَكَّمَ بِهِ الْعَقْلُ وَ كُلُّ مَا حَكَّمَ بِهِ الْعَقْلُ حَكَّمَ بِهِ الشَّرْعُ» میان حکم عقل و شرع مقدس، ملازمت وجود دارد. چنین ملازمه‌ای در بنیاد عقلانی نظام عالم و هستی انسان ریشه دارد. شرع مقدس، ثمره وجود قدسی و عقلانی نبی است که همچون آینه‌ای بی‌زنگار در برابر حقیقت الهی قرار گرفته و تلقی وحی و حقیقت و حیانی نموده تا وسیله هدایت ابنای بشر باشد (در خصوص ملازمه شرع و عقل و کیفیت و حدود آن ر.ک: عابدی شاهرودی، ۱۳۷۵، ص ۱۱۳ - ۱۲۴).

اجتماعی را شکل می‌دهند و موجب ایجاد «نظم اجتماعی» در تحقق کارکردهای مورد انتظار از نقش‌های اجتماعی می‌شوند. در واقع نیازها خاستگاه کارکردهای مورد انتظار در اجتماع هستند و بر اساس کارکردهای مورد انتظار، نقش‌های اجتماعی تعریف می‌شوند و در راستای تحقق نقش و کارکردهای مورد انتظار، مفاهیم، روندها و وضعیت‌های اعتباری خلق می‌شوند. خلق روندهای اعتباری، یعنی قرار دادن صورت‌هایی از رفتار که ناظر به تحقق بخشیدن کارکرد خاصی هستند، به عنوان الگوی عمل عمومی؛ به گونه‌ای که پیروی از آن الگو، دارای الزامی ناشی از توافق عمومی باشد. مفاهیم و وضعیت‌های اعتباری یادشده، منضم به افراد و حضور اجتماعی و مدنی ایشان و وجوه کالبدی در اختیار یک اجتماع، روی هم یک جامعه را پدید می‌آورند؛ البته چنین به نظر می‌رسد که آنچه مقوم وجود جامعه است، همان مفاهیم، روندها و وضعیت‌های اعتباری همچون سازمان‌ها و نهادهای مشخص اجتماعی هستند؛ چراکه پیوند میان مؤلفه‌های منفرد اجتماع، یعنی افراد و وجوه کالبدی طبیعی یا مصنوعی، تنها با حضور این مفاهیم، روندها و وضعیت‌های اعتباری ممکن است. در واقع با وجود مفاهیم، روندها و وضعیت‌های اعتباری است که روابط منظم مدنی شکل می‌گیرند و کارکردهای اجتماعی مورد انتظار و نیاز تولید می‌شوند و چون بدون تحقق کارکردهای اجتماعی، اساساً زندگی مدنی انسان شکل نمی‌گیرد، باید پذیرفت که مقوم و محصل جامعه، همین مفاهیم و امور اعتباری هستند؛ بنابراین هویت وجودی و هستی‌شناختی جامعه، وابسته به نحوه تحقق و وجود مفاهیم و امور اعتباری است.

چنان‌که پیش‌تر اشاره شد، مفاهیم، روندها و وضعیت‌های اعتباری، دارای تحقق واقعی مادی نیستند؛ بلکه حقایقی روحی و معرفتی هستند که آثار و تبعات و الزامات واقعی دارند؛ چنان‌که پیروی یا سرپیچی از قانون یا عرف اجتماعی یا موازین مذهبی می‌تواند دارای پیامدهای واقعی باشد. در واقع تحقق و تعیین امور اعتباری به نحو

معرفت‌شناختی است چنان‌که جان سرل نیز بدان اشاره دارد (Searle, 1995, p.5)*؛ چراکه امور اعتباری، قواعدی عملی‌اند که عموم افراد به آنها شناخت و معرفت دارند و الزام عمل و پیروی از آنها نیز مورد شناخت عموم قرار دارد. همین شناخت و معرفت و اذعان به لازم‌الاتباع بودن آنهاست که به آنها تعین و تحقق اعتباری در واقعیت زندگی اجتماعی انسان می‌بخشد و به بیان دیگر ساختارهای اعتباری و نهادهای اجتماعی، قابل فروکاستن به حالت‌های واقعی ذهنی افراد نیستند؛ بلکه واقعیت‌هایی عینی، اما غیرمادی هستند (لوپز، ۱۳۹۱، ص ۴۱).

آنچه امور و قواعد اعتباری را لازم‌الاتباع می‌کند، صرفاً توافق اجتماعی نیست؛ بلکه توافق اجتماعی، ساختار واسطی در تحقق اجتماعی امور اعتباری است. آنچه امور اعتباری را تولید و لازم‌الاتباع می‌کند و سبب تعین‌یافتگی یا نهادینه شدن آنها می‌شود، نظام اندیشه‌ها، باورها و نظام ارزش‌ها و اخلاقیاتی است که پشتوانه توجیهی اعتبارات عمومی به شمار می‌آیند؛ برای نمونه نظریه دولت و ساختار مدون تنظیم و تقسیم قدرت در یک اجتماع، نمونه بارز یک امر اعتباری است که با پیروی احاد افراد آن اجتماع از اعمال قدرت دولت برآمده از آن نظریه، تأیید می‌شود و تحقق و استمرار می‌یابد. چنین نظریه‌ای به خودی خود یک نظریه اجتماعی و اعتباری است؛ ولی مبادی و مبانی آن در نظام هستی‌شناختی و ارزش‌شناختی و اخلاقیاتی ریشه دارد که در میان افراد آن جامعه و در فرهنگ مشترک میان ایشان، حضور غالب دارد. بدین ترتیب مفاهیم، روندها و وضعیت‌های اعتباری و درنهایت نظام‌های اجتماعی برساخته از شبکه‌ای از اعتبارات و وضعیت‌های هم‌پیوند و هم‌خانواده، در وجه آشکار خود، اموری

* جان سرل با تقسیم امور به «وجوه مستقل از مشاهده‌گر» (Observer independence features) و «امور وابسته به مشاهده‌گر» (observer dependence feature) نشان می‌دهد چگونه امور نهادی، اموری وابسته به مشاهده‌گرند و از حیث هستی‌شناختی، سوژکتیو هستند و درعین‌حال عینیت معرفت‌شناختی دارند و می‌توان از آنها به عنوان امور ابژکتیو سخن گفت.

مؤلفه‌های ساختاری و نظری‌ای که در طرح نظری سرل برای امور نهادی، چنین ظرفیتی را پدید می‌آورند، عبارت‌اند از: ۱. تعیین کارکرد، ۲. حیث التفاتی جمعی انسان، ۳. قواعد قوام‌بخش؛ ۴. کارکرد وضعی امور نهادی (ر.ک: عبداللهی و جان محمدی، ۱۳۸۹، ص ۱-۲۲).

برآمده از توافق عمومی اند که در نظام باورها و ارزش‌های یک جامعه ریشه دارند. به‌طور خاص امور اعتباری، اموری هنجاری و ارزشی هستند؛ چراکه برای رفتار، کنش و روابط متقابل افراد جامعه با هم و کنش افراد با اجزای کالبدی طبیعی و مصنوعی در اختیار جامعه، قاعده عمل ایجاد می‌کنند. در واقع اعتبارات عمومی، قواعد عملی‌ای هستند که همانند هنجارهای پذیرفته‌شده در یک جامعه، سبب انسجام و انتظام اجتماعی می‌شوند و به بیانی دیگر، اعتبارات عمومی از علل اجتماعی قلمداد می‌شوند. انسجام و انتظام رفتاری افراد جامعه، از طریق شبکه قالب‌های اعتباری و نهادی واحدی که خود، برآمده از نظام باورها و ارزش‌های مسلط بر جامعه است، سبب ایجاد «وحدت» و «هویت مشخصی» برای جامعه می‌شود. این وحدت و هویت، همان عنصر فلسفی‌ای است که موجب می‌شود بتوانیم برای جامعه، هویت هستی‌شناختی مستقل، ولی متحد با هویت افراد قائل شویم. مبنای فطری و وجودی وحدت و هویت متعین یک جامعه که از انسجام و انتظام رفتاری شکل گرفته بر اثر حضور قواعد اعتباری به دست می‌آید، همسانی نوعی و فطری انسان‌ها با هم است. این مشارکت فطری و نوعی میان انسان‌ها سبب تألف مدنی شده و باعث می‌شود وجود، قوا، خواص و آثار افراد در جامعه به یک «وحدت تألیفی» برسد. در واقع این وحدت تألیفی، امتدادیافتن و در هم تنیده شدن وجود، قوا، خواص و آثار افراد از طریق امور و وضعیت‌های اعتباری در یکدیگر است (طباطبایی، ۱۴۲۱ق، ج ۴، ص ۹۶).

در اینجا توجه به نسبت فرهنگ و ساختار نهادی و اعتباری نظام‌های اجتماعی حائز اهمیت است. فرهنگ در حقیقت همان نظام عام معنایی است که از نظام اندیشه‌ای، باوری، ارزشی و اخلاقی یک جامعه نشئت می‌گیرد و خود را در قالب وجوه اعتباری، نمادی، صوری و سبک‌ها و عادت‌های استقرار یافته در زندگی جاری یک قوم و جامعه آنها نشان می‌دهد (ر.ک: هال، ۱۳۹۱). فرهنگ بستر ارتباط معنایی، مفهومی و زبانی مردم است و موجب ایجاد هم‌دلی و همراهی‌های اجتماعی و هویت‌یابی مشترک افراد، گروه‌ها و تشکل‌ها در راستای تحقق بخشیدن به کارایی‌های مورد نیاز می‌شود. بدین‌سان، نهادها و نظام‌های اجتماعی، از نهاد خانواده گرفته تا نهاد دولت و نظام‌های اجتماعی موجود، تحت کلان‌نهاد حاکمیت که همگی وجوه اعتباری زندگی انسان در

جامعه هستند، همانند ابزاری ساختاری، ساختاردهنده و هدایت‌کننده رفتارهای اجتماعی در خدمت فرهنگ هستند و فرهنگ - چنان‌که گفته شد - نظام معنایی است که از نظام اندیشه‌ای، باوری، ارزشی و اخلاقی یک جامعه تراویده است. به همین دلیل پژوهشگران علوم اجتماعی تصریح دارند که نهادهای اجتماعی، پایه در فرهنگی دارند که مردم به عنوان اعضای یک جماعت یا جامعه در آن سهیم‌اند (لوپز، ۱۳۹۱، ص ۳۵).

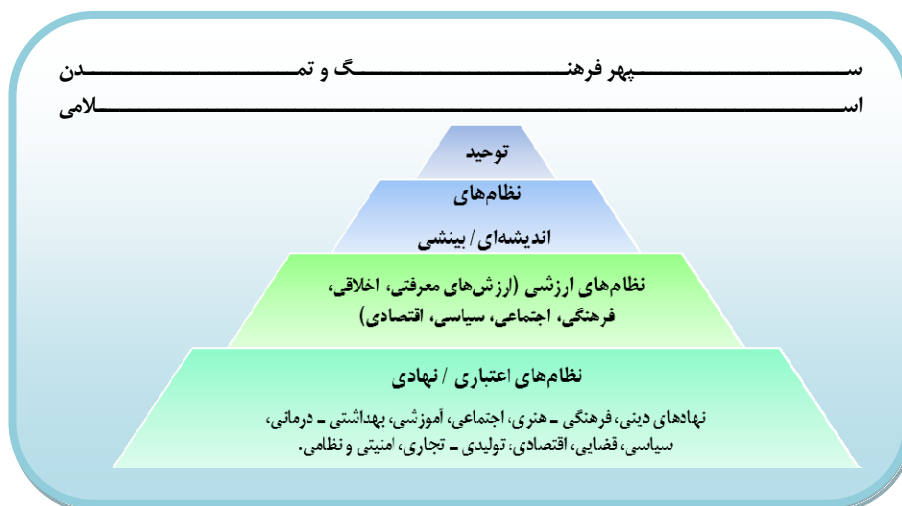
بنا بر آنچه تاکنون بیان شد، روشن است که باید به فرهنگ به عنوان زمینه عام کنش متقابل روحی، روانی، ذهنی و رفتاری نگریست و نه به صورت بخش یا جزئی از کل دستگاه زندگی اجتماعی و جامعه. ابزارهای اجتماعی که همان نهادها هستند نیز همچون تار و پود فرهنگ و نظام معنایی، سبب انتظام کنش متقابل افراد در جامعه هستند (McGowan, 2007, p.15). این بیان، افق نظر را به روی این مسئله می‌گشاید که ساختار و نظام اجتماعی، تابع نظام معنایی و زبانی فرهنگ است. در نتیجه باید پذیرفت که میان «معنا» و «ساختار» رابطه انعکاسی برقرار است و تمایز این دو از هم، تنها وجه تحلیلی دارد، نه عینی؛ یعنی در واقعیت اجتماعی، فرهنگ، خود را در ضمن ساختارها و نظام‌های اجتماعی متجلی می‌کند؛ همچنین باید پذیرفت که ساختارهای اجتماعی، یعنی نظام‌های اعتباری و نهادی، جنبه ارزشی دارند؛ چراکه فرهنگ به‌خودی‌خود امری ارزشی است. همه این مطالب با دقت در همان رابطه سطوح اندیشه‌ای، باوری، ارزشی و اخلاقی با نظام اعتباری در روابط متقابل افراد در جامعه تبیین پذیر است؛ به این توضیح که نظام معنایی یا تفسیری و تفهیمی مشترک میان یک اجتماع انسانی، برون‌داد اندیشه، باور و ارزش‌های یک جمعیت است و همین نظام معنایی، عقلانیت اجتماعی یا فهم اجتماعی را پدید می‌آورد و در راستای تعیین بخشی شناختی، انگیزشی و کاربستی یا سیاست‌گذاری عقلانیت اجتماعی است که چگونگی، شایستگی و بایستگی نظام‌های اعتباری اجتماعی فهم می‌شوند و شکل می‌گیرند. بنابراین پذیرفتنی است که بگوییم فرهنگ، مقوم ساختار و نظم اجتماعی است؛ از این رو اصلاح فرهنگ، یعنی اصلاح عقلانیت اجتماعی و یعنی اصلاح نظم و روابط متقابل اجتماعی. همچنین توجه به این نکته نیز مناسب است که پذیرش روندهای اعتباری دیگران، فرهنگ آنها را به همراه می‌آورد.

با توجه به آنچه تاکنون بیان شد، می‌توان پیوستگی آشکاری میان همه سطوح نظر و عمل انسان ملاحظه کرد. درست همان‌گونه که انسان ابتدایی عصر سنگ، متناسب با توانایی‌های شناختی‌اش در راستای رفع نیازهای خود، ابزاری از سنگ می‌ساخت و در خلوت فردی یا در جمع گروهی از هم‌تیره‌های خود زندگی می‌کرد، انسان عصر مدرن نیز متناسب با توانایی‌های شناختی خود ابزار می‌سازد؛ با این تفاوت شگرف که ابزارهای انسان اجتماعی پیشرفته، دیگر تنها از سنخ ابزارهای مادی و فیزیکی نیستند؛ بلکه او به سبب گسترده شدن ابعاد زندگی مدنی‌اش ناگزیر است در کنار تولید ابزارهای مادی و فیزیکی، به منظور رفع نیازها و ایجاد کارکردهای مورد نیاز خود، ابزارهای فرهنگی و اجتماعی نیز پدید آورد. ابزارهای فرهنگی و اجتماعی، در تناسب با تبار نرم و غیرمادی خود، اعتبارهایی هنجاری هستند که در تفکر و ارزش‌های افراد یک جامعه ریشه دارند؛ ولی به لحاظ تحقق عینی، ماهیتی سوپرنتیو و معرفت‌شناختی دارند. حقایق اعتباری که مبنای انتظام و انسجام اجتماعی هستند، با مورد عمل قرار گرفتن، تعیین و وجود مستقل اجتماعی می‌یابند و در طول زمان، تجربه‌های اجتماعی یک جامعه را رقم می‌زنند. در واقع، حقایق اعتباری و کیفیت استقرار آنها توسط افراد، خصوصیات خلقی شخصیت یک جامعه هستند. خصوصیتی که مجاری عمل‌کردها در راستای پاسخ‌گویی به نیازها هستند و وجود آنها برای رسیدن به نظام غایات، انتظارات و پاداش‌ها الزامی است.

۱۶۹

قیاس

تاملی در شاکله ارزشی توسعه و ...



۴. ارزش‌های بنیادین هدایتگر نظام پاداش‌ها به مثابه غایات سیر و سیورورت هستی انسان و جامعه انسانی

پس از تبیین ارزش‌ها و ساختار تسری ارزش‌ها در نظام عمل‌کردهای انسان در جامعه، بایستی ارزش‌های نهایی و بنیادین هدایتگر نظام پاداش‌ها و غایات جامعه ارائه شوند. از منظر هدایت الهی و ربّانی قرآنی، کل دستگاه اجتماعی و مدنی انسانی، تحت هدایت بینشی، ارزشی و رفتاری دین به نحو جامع قرار دارد. حوزه رفتاری و کنشی، به‌طور خاص، در امتداد اعتقاد و اخلاق اسلامی تحت هدایت فقه و شریعت الهی است و فقه باید بتواند همه جنبه‌های روابط انسانی را بفهمد و بر اساس شرع مقدس تدبیر کند. تدبیر فقه، البته تدبیری وضعی و اعتباری است؛ چه در حوزه ارتباط انسان با پروردگار متعال که منظومه احکام عبادی، متکفل تبیین چگونگی‌های آن است و چه در حوزه روابط انسان با هم‌نوعش و با طبیعت که ابواب معاملات فقه، چگونگی‌های آن را ترسیم می‌کنند. جامعیت دین، ناشی از جایگاه معرفتی و غایت ارزشی آن است. خاستگاه معرفتی دین در منظومه معارف و آموزه‌های والای قرآن و عترت، علم بی‌پایان الهی است؛ چه اینکه شارع حقیقی، خود حضرت حق تبارک و تعالی است و نبی و امام معصوم با بهره‌ای که از علم الهی دارد، مبین شرع مقدس است. در نتیجه غایت عالی دین در هدایت مردم به سوی سعادت حقیقی، مستلزم آن است که وجوه مؤثر معرفتی، ارزشی و رفتاری دخیل در سعادت انسان و جامعه، مورد دلالت دین قرار گیرد. تحقق معرفتی و ارشادی دین در قالب کتاب خدا، قرآن کریم، و سنت منقول و مأثور از اولیای معصوم نیز همین معنا را تأیید می‌کند؛ از آن جهت که با وجود موانع فراوان، کوشش اولیای دین را در تبیین اصول اعتقادی، اخلاقی و فقهی مشاهده می‌کنیم. تشویق اهل ایمان به تفکر در اصول اعتقادی و اخلاقی و اجتهاد بر اساس اصول اساسی آموزه‌های دین در موضوعات فقهی مربوط با مسائل جزئی عبادی و تعاملاتی یا امور مستحدثه و میراث علمی فراهم آمده حول این موضوعات در طول سده‌های گذشته نیز این مطلب را به‌صراحت نشان می‌دهد.*

* عَنْ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: عَلَيْنَا إِلقاءُ الْأُصُولِ وَعَلَيْكُمْ التَّفَرُّعُ (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۷، ص ۶۲).

تحققِ انفسی دین در وجه اول، در سیمای نورانی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رخ داده است؛ چه اینکه او انسان کامل، هادی امت و اسوه نیکوی الهی است* و سپس در صورت زیبای اوصیای پیامبر صلی الله علیه و آله از اهل بیت معصوم او علیهم السلام تحقق یافته است. صورت کمالات محقق در وجه «انسان کامل»، الگوی حرکت و صیرورت وجودی (بینشی، منشی و کنشی) فرد و جامعه انسانی است. در واقع اولیای معصوم علیهم السلام غایت خلقت تکوینی و حرکت روحی جهان هستند. بدین ترتیب هدف سیر وجودی انسان و جهان، ترازوی از تحقق یافتن است که مصداق «خلافت الهی» باشد و مصداق اتم آن در ساحت حیات انفسی حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله است. تمسک علمی و عملی به این اسوه، مبنای حضور در ساحت ولایت الله است؛ یعنی حضور در سلک اولیا و مقربان درگاه الهی و این حضور، موجب رسیدن به کمال و خودسازی انسان می شود و او را به ساحت ایمان حقیقی و اطمینان و سکینه قلبی وارد می کند؛ چنان که در قرآن کریم فرمود: «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَأَخْوَفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (یونس: ۶۲).

تحقق آفاقی و مدنی دین، مدینه النبی است؛ یعنی تحقق مدنیت و تمدنی که بر اساس جهان بینی و ارزش های تعالی بخش قرآن کریم و سنت مأثور ائمه اطهار علیهم السلام بنیان و استمرار یابد. تحقق این مدنیت، مستلزم هجرت از جاهلیت در تمامی اشکالش به عقلانیت روحانی و ربّانی اسلامی است. این هجرت و سیر، هجرتی معنوی است که مستلزم تغییر جهان معنایی انسان در نسبت ها و تعاملات اجتماعی اش است. این معنا در مبانی حکمت متعالیه در قالب سیر منازل وجودی و ادراکی انسانی از انسان طبیعی به انسان نفسانی و از انسان نفسانی به انسان عقلی بیان شده است (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱م، ج ۹، ص ۹۷). در جهان معنایی مدنیت اسلامی که تبلور عقل و عقلانیت است، اصل اساسی تقوا و تحقق کلمه الله است و البته لازمه آن، نفی شیطان و تفکر، اخلاق و مظاهر معنایی و نمادین شیطانی است. به واقع، تحقق مدینه النبی، والاترین ارزش و پاداشی است که جامعه مسلمانان می توانند بدان می رسند. این مدنیت بر گِرد وجود ولی*

* «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا» (الأحزاب: ۲۱).

برحق الهی، تبلور سیاسی می‌یابد و ساحت هنجارها و قواعد نهادی و اجتماعی آن بر پایه عدالت، انصاف و احسان استوار شده و چارچوبی ایجاد می‌کند تا سرمایه‌های اجتماعی هر چه بیشتر بروز و فزونی یابند و در نتیجه آن، امنیت، آرامش، آسایش و رفاه و شکوفایی بلدان ایجاد شوند.

با توجه به آنچه بیان شد، محتوای ارزشی ساختار ارزش‌های بنیادین هدایتگر توسعه و تعالی نظر و عمل انسان و جامعه را یابد به صورت ذیل تکمیل کرد.

مبدأ (بستر نیاز وجودی)	مجرا (عمل کردها: روندها و ساختارها)	غایت (پاداش و ارزش)
در بُعد الهی	معرفة الله و عبودیت (توحید) و دربردارنده مراتب طریقت و حقیقت و ایمان	ولایت و خلافت الهی
در بُعد درونی (انفسی)	عقلانیت و علم	کمال (خودسازی)
در بُعد زیستی	سلامت (روانی و جسمی)	رفاه (امنیت، سلامت، آرامش و آسایش)
در بُعد اجتماعی	مدنیت عقلانی و ایمانی	شکوفایی مدنی و توسعه و پیشرفت اجتماعی

۱۷۲

پیش

سال بیستم / پاییز ۱۳۹۴

۵. تحقق توسعه و تعالی نظر و عمل انسان و جامعه انسانی در پرتو نظام ارزش‌ها

با توجه به آنچه تاکنون بیان شد، می‌توان کارکرد نظام ارزش‌ها را در تحقق توسعه و تعالی نظر و عمل انسان و جامعه، تبیین کرد؛ بدین شرح که اولاً زندگی انسان در بستر تعاملات مدنی رشد و قوام می‌یابد و بسط و توسعه تعاملات اجتماعی، بسط حیات

انسان است. ثانیاً بسط حیات انسان، آن‌گاه ارجمند است که در امتدادهای مطلوبیت‌ها و ارزش‌های اصیلی باشد که انسان، متناسب با بنیاد وجودی خود، شناسایی می‌کند؛ در نتیجه هرآنچه «توسعه» نامیده می‌شود، آن‌گاه به‌واقع ارجمند است که موجب رسیدن انسان به کمالی سزاوار شأن وجودی او شود. این مقصود، البته در صورتی امکان‌پذیر است که نظام معرفتی انسان از مجرای نظام ارزشی بتواند واقعیت زندگی فردی و اجتماعی انسان را متناسب با افق‌های متعالی‌ای که برای انسان شناسایی کرده، بسازد.

بدین ترتیب نظام و شاکله ارزش‌های بنیادین، واسطه نظر تا عمل است؛ به بیان دیگر از طریق نظام ارزش‌های هدایتگر زندگی فردی و مدنی است که جهان بینی (نظر) به واقعیت حرکت رو به تکامل جامعه (عمل) پیوند می‌خورد و سبب بسط و توسعه زندگی اجتماعی انسان در ابعاد گوناگون اجتماعی، سیاسی و اقتصادی می‌شود. شاکله ارزشی، نظامی از مفاهیم در پیوند با هم است که انعکاس ارزشی جهان معرفت، اندیشه و بینش است. این جهان ارزشی از طریق مظاهر فرهنگی و سلوکی، خود را در ساحت روابط اجتماعی منعکس می‌کند و نظام معنایی، نمادی و زبانی انسان را شکل می‌دهد و از آنجاکه رفتارها بر مبنای نظام مطلوبیت‌هایی شکل می‌گیرند که جهان معنایی آنها را مطلوب نشان داده، می‌توان چنین نتیجه گرفت که نحوه توسعه و تکامل تاریخی ابعاد فردی و اجتماعی حیات انسان، متفرع بر چگونگی تحقق شاکله ارزش‌های بنیادین به لحاظ علمی و عملی در واقعیت اجتماعی است.

نتیجه‌گیری

در این مقاله، بر پایه حکمت و معرفت دینی، شبکه‌ای از ارزش‌های بنیادین شناسایی شدند که اولاً بر پایه نظام معرفت اسلامی فهم و مستدل شده‌اند و ثانیاً مبتنی بر ساختار روابط چهارگانه انسان در قالب نظام نیازها، عمل‌کردها و پاداش‌ها، احصا شده و ساختار یافته‌اند و ثالثاً پیوند درون‌متنی دارند و مکمل یکدیگرند و روی هم رفته نظامی یکپارچه از ارزش‌ها را شکل داده‌اند که متناسب با برداشت اسلامی از سرشت الهی

انسان و جهان است و رابعاً پیوند طولی و مراتبی دارند؛ بدین معنا که ارزش‌های استقرار یافته در سطور و مراتب بالاتر، مبنای شناسایی ارزش‌ها در مراتب پایین‌ترند و ارزش‌های مراتب پایین‌تر، مقدمهٔ رسیدن به صورت کامل ارزش‌های مراتب بالاتر به شمار می‌آیند. طبعاً تحقق این نظام ارزشی در نظام فرهنگی و معنایی جامعه و ایجاد ساختارهای اعتباری و نهادی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی بر اساس آن می‌تواند مبنای دستیابی به توسعه‌ای باشد که توأمان تعالی‌بخش نیز خواهد بود.

منابع و مأخذ

۱. ابراهیمی دینانی، غلامحسین؛ وجود رابط و مستقل در فلسفه اسلامی؛ چ ۱، تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، ویرایش دوم، ۱۳۸۳.
۲. ابن سینا؛ الإشارات والتنبيهات؛ چ ۱، قم: نشر البلاغه، ۱۳۷۹.
۳. _____؛ المبدأ والمعاد؛ به اهتمام عبدالله نورانی؛ چ ۱، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی، ۱۳۶۳.
۴. اصفهانی، راغب؛ معجم مفردات الفاظ القرآن؛ تحقیق نديم مرعشلی؛ چ ۲، تهران: مرتضوی، ۱۳۷۶.
۵. الامام الحسن العسكري عليه السلام؛ التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام؛ چ ۱، قم: مدرسه الإمام المهدي عليه السلام، ۱۴۰۹ق.
۶. برقی، احمد بن محمد؛ المحاسن (۲ جلد)؛ تحقیق و تصحیح جلال الدین محدث؛ چ ۲، قم: دارالکتب الإسلامیه، ۱۳۷۱ق.
۷. پارسانیا، حمید؛ جهان‌های اجتماعی؛ چ ۲، قم: کتاب فردا، ۱۳۹۲.
۸. جناتی، محمد ابراهیم؛ تطور اجتهاد در حوزه استنباط (۲ جلد)؛ چ ۲، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۶.
۹. جوادی آملی، عبدالله؛ صورت و سیرت انسان در قرآن؛ چ ۱، قم: اسراء، ۱۳۷۹.
۱۰. حائری یزدی، مهدی؛ کاوش‌های عقل نظری؛ چ ۴، تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۸۴.
۱۱. حر عاملی، محمد بن حسن؛ وسائل الشیعه (۳۰ جلد)؛ تحقیق و تصحیح مؤسسه آل‌البیت عليهم السلام؛ چ ۱، قم: مؤسسه آل‌البیت عليهم السلام، ۱۴۰۹ق.
۱۲. خاتمی، محمود؛ اندیشه‌های صدرایی؛ چ ۱، تهران: نشر علم، ۱۳۸۷.
۱۳. طوسی، خواجه نصیرالدین؛ اخلاق ناصری؛ تصحیح عزیزالله علیزاده؛ چ ۳، تهران: فردوس، ۱۳۸۹.
۱۴. صدر المتألهین؛ الحکمة المتعالیه فی الأسفار العقلیه الأربعة (۹ جلد)؛ چ ۳، بیروت: دار احیاء التراث، ۱۹۸۱.
۱۵. _____؛ المبدأ والمعاد فی الحکمة المتعالیه (۲ جلد)؛ تصحیح، تحقیق و مقدمه محمد ذبیحی و جعفر شاه‌نظری؛ چ ۱، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدر، ۱۳۸۱.
۱۶. _____؛ المبدأ والمعاد؛ ترجمه احمد بن محمد الحسینی اردکانی، به کوشش عبدالله نورانی؛ چ ۲، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۱.
۱۷. طباطبایی، محمدحسین؛ اصول فلسفه و روش رئالیسم (مجموعه آثار شهید مطهری ج ۶)؛ مقدمه و توضیحات متن مرتضی مطهری؛ چ ۴، تهران: صدرا، ۱۳۷۵.
۱۸. _____؛ المیزان فی تفسیر القرآن، چ ۶، قم: مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۲۱ق.
۱۹. _____؛ مجموعه رسائل علامه طباطبایی (۲ جلد)؛ چ ۱، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۷.

۲۰. عابدی شاهرودی، علی؛ «جایگاه عقل در اجتهاد»؛ **کیهان اندیشه**، ش ۶۹، آذر و دی ۱۳۷۵، ص ۱۲۴ - ۱۱۳.
۲۱. عبداللهی، محمدعلی و محمدتقی جان محمدی؛ «واقعیت‌های نهادی از دیدگاه جان سرل»؛ **متافیزیک**، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، ش ۵ و ۶، بهار و تابستان ۱۳۸۹، ص ۱ - ۲۲.
۲۲. کلینی، محمدبن یعقوب؛ **الکافی** (۸ جلد)؛ تحقیق و تصحیح علی‌اکبر غفاری و محمد آخوندی؛ تهران، دارالکتب الإسلامیه، ۱۴۰۷ق.
۲۳. گیلانی، عبدالرزاق؛ **مصباح الشریعه**؛ تصحیح و تنظیم رضا مرندی؛ چ ۲، تهران: پیام حق، ۱۳۸۲.
۲۴. لویز، خوزه و جان اسکات؛ **ساختار اجتماعی**؛ ترجمه یوسف صفاری؛ چ ۱، تهران: آشیان، ۱۳۹۱.
۲۵. مصباح یزدی، محمدتقی؛ **مشکات مصباح** (جامعه و تاریخ از نگاه قرآن)؛ چ ۱، قم: مؤسسه امام خمینی (ره)، ۱۳۹۰.
۲۶. مطهری، مرتضی؛ **آزادی از نگاه استاد مطهری**؛ گردآوری حسین یزدی؛ چ ۴، تهران: صدرا، ۱۳۸۸.
۲۷. _____؛ **ختم نبوت**؛ چ ۲۰، تهران: صدرا، ۱۳۸۹.
۲۸. هال، استیوئرت؛ **معنا، فرهنگ و زندگی اجتماعی**؛ ترجمه احمد گل محمدی؛ چ ۱، تهران، نشر نی، ۱۳۹۱.
۲۹. هولمز، رابرت ال؛ **مبانی فلسفه اخلاق**؛ ترجمه مسعود علیا؛ چ ۳، تهران: ققنوس، ۱۳۹۱.
30. McGowan, Kate; **Key Issues in Critical and Cultural Theory**; Berkshire: Open University Press, first Published Press, 2007.
31. Searle, John; **the Construction of Social Reality**; New York: Free Press, 1995.